امروز با مولانا

دست و جامه می سیه گردد از و تو ز فعل او سیه کاری نگر

یکخبر|یکنگاه

راهاندازی کرد تا موارد مربوط به تامین امنیت

ر زنان هماهنگ پیگیری شود. گرفتاری لایحه ها در پیچ های تو در توی ادارات و کاغذ بازی ها،

موضوع غير معمولي در ايران نيست؛ اما كاش برخي از اين لايحه ها مثل تامين امنيت زنان و کودکان که از اهمیت سیساری برخوردار اس مودس در اولویت برنامههای مسئولان قرار می گرفت و زودتر از این گرفتاری رهایی مییافت. براسساس

برنامه پنجم توسعه لایحه تامین امنیت زنان و کودکان - که موضوع ماده ۲۲۷ این سند

است-باید تدوین شود. این کار از سوی معاونت نظارت راهبردی ریاستجمهوری برعهده ناجابه

عنوان زیر مجموعهای از وزارت کشور گذاشته شد و مرکز امور زنان به عنوان دستگاه همکار برای تدوین این لایحه در نظر گرفته شد.



#### خاطرهبازي



## معلم خوببه شاگردش افق دیدمی دهد

کارم را بشـنود. زیـر میدان آزادی سـالنی بود که کنسـرت ما آن جابر گزار شـد. در خـلال اجرا در

دستگاه «شور» مشغول تکنوازی شدم. کنسرت که تمام شد نزد ایشان رفتم و پرسیدم آیا توانستهام به نقطهای که شما گفتیدنزدیک شوم؟ آقای دهنوی

ر ۔ پاســخ مرا این گونه داد: قالبهایی را که باید در این کار میشنیدم، شــنیدم اما هنوز به آن پختگی که

نمى دانم تاچە حد به اين مرحله رسيده ام اما پند معلم باعث شد تا آنجا كه مى توانستىم تلاش كنم.

سعی کردم کارهایم نو باشد. بدعت باشد، نه یک

بازگشت تکراری به کاری که قدماسال ها پیش از من انجامش دادهاند اصلا و ابدا حرفم این نیست

که هر کسے هر کاری می کند، حتما باید نو باشد نه اگر هر کس درساره کارش فکر کندو بگویدمن

می خواهم کاری نو انجام دهم، با دست خود به بیراهه رفته است به هر حال به زور نمی شود کاری نو انجام داد. باید نوباشی تا طرحی نو دراندازی!

نتجامه سیدیویسی عطر مورسادی. خوشـــختانه با همین رویکــرداز دوران جوانی به فکر مرکزی بــودم که بتوانــم در آن هنرجویان موسیقی را به ســـمت رشد و بالندگی تشویق کنم. باید بگویم تاحدی این کار را انجام دادهام و شاگردان

زیادی تربیت کردم. شاگر دانی که هر کدام می توانند

ر. حرفهای جدیدی داشته باشــند. این بحث مثل درختی است که میوه داده است. باید منتظر باشید

تابُبینیداینجوانهاُ،در آیندهچهٔ می کنند.جُوانانی که هم باعث افتخار من میشوند، هم باعث افتخار

خودشان.اگر از من بپرسید در امر تدریس چهُ کردهای؟ ادعایم این است، حداقل ۸۰۰ نوازنده در سطح عالی تربیت کردم که برای من افتخاری بزرگ

و فراموش ناشدنی است. افتخار از این بابت که چنین شاگر دانی با این سطح از استعداد داشته ام و شانس با من یار بوده که توانسته ام با آنها کار کنم. گاهی اوقات

سیرربود توسید اینها هراس به دلهمی افتد. بارها با خودم گفته ام: اینها دیگر چه اعجوبه هایی هستند؟!

با این حال باید بپذیریم این جوانّها کار سختی در پیش دارند آن موقع که من نوازندگی را آغاز کردم،

پیش مرانده ای برخے تی ورب نی از رکزی کا کسی نبود که با اور اقابت کنیم امروز باوجود این همه است گاهی از دیدههایتان تعجب می کنید؛ دختر ۱۶ سالهای را می بینید که

چقدر زیبا ساز می زند. آن وقت این سوال برایتان پیش می آید چطور می شود در ۱۶ سالگی تا این حد

بخته عمل کرد؟ بایداز این جوان هااستفاده شود...



معلم مانند پدر و مادر و در برخی موارد بیش از نهادر زندگی ما تاثیر گذار است. در این مجال، قصد این است تا دو خاطره درباره تأثیر معلمانم بیان کنم. یکی از این خاطرات مربوط به کسی نیست جز استاد «فريدون شهبازيان» كه در تمام سال هاى أمُوزش، مرامدیون خود کرده است. هنوز که هنوز است مرامدیون خود کرده است. هنوز که هنوز است لطفهای او را به یاد دارم و تا همیشـه سپاسگزار او خواهم بود. خاطرهام مربوط به زمانی است که سُنُ و سالم کم بود. آنقدر کم که شاید اگر اکنون اتفاق مُشابهی برای من یا یک نوازنده جوان بیفتد، دیگر جواب او را هم ندهم. شهبازیان کارهای مرابا عشق وعلاقه میشنید و حتی برای کمک کردن به من ر بی ... ویولن دست می گرفت. یادم هست آقای عسگری صدابردار استودیویی که در آن مشغول کار بودیم، به منُ مَیْ گفتُ: تَا آنجا که منْ می دانی، شُهَباُزیان ۳۰سال است که ویولن به دست نگرفته است. حالا چطور به خاطر تو این کار را می کند؟ او آن قدر به من لطف داشت که وقتی می گفت «ردوان»! الان باید این کار را انجام دهی، با جان و دلم می دانستم ریں باید همان کار را انجام دهی معتقد بودم ممکن نیست استاد شهبازیان اشتباه کرده باشد. رفتار . بن مرد با مصن به گونگای بود که دلسوزی اش این مرد باصت به نوستهی بود نه دلستوری اس راکامسلادرکمی کــردم قبل از آشــنایی با آقای شهبازیان سایقه گمراهشدن در راه هنر توسط بعد از معلیهارا داشتی بعضی از معلیها به دلایل فراوان شاگردانشان راگمراهمی کردندومی گفتند راهاصلی فلان اُست. شُــاگرُد تازه بعُد از ۳۰سال می فهمید استاد به او آدرس اشتباهی داده است.

شادبه و ادران هنجامی تاده هند. خاطره دیگرم مربوط به نظرات و کمکهای آقای دهنوی بعداز شنیدن آلبوم «دریا» است. آن موقع زیر نظر آقای دهنوی کار می کردم. وقتی آلبوم آماده شُدُ آنُ را نزداستاد دهنوی بردُم. او کارم را با صبر و حوصله شنیدو بعد نکته ای گفت که تاسال هاذهنم ابه خودمشغول کرد

ر ربه-ونهسوی کفت:می توانسی کاری را که در آگام «مینور» انتجام دادهای در «ســه گاه» هم انتجام دهی؟ گفتم: تا به حال این کار را نکرددام، گفت:برو دنبالش، به خاطر این که او را راضی کنم یکحســالی کار کردم بعد دعوتش کردم تابه کنسے تبیاید و



### عاشق تعدادينجر ههاى دنيا شدهام

على دهقان

ذرەذرە،ريزريزممي كند. شايد لحظهاي نباشد كه در اين تصوير يا نقاشي

كافي است كەسرىچى خانىم، بەوضوحمىبىنىمكەھمەما ياتعدادزيادى|زمابەعناصر صحنه بانشت صحنه یک میلم ترسناک تبدیل شده ایم براى همين اين روز هادا يم در ین گمانم کهاگر می شدفکررا تعطیل کرد

و قلبم مى لرزد. به نظر من بهترين كار در اين دنيا يا

ین روزهایک فکر بزرگ سنگینی اش را روی ذهن ن» آوار کرده است و با تمام توانش سلول های مغزم را گاز می زند باور کنیداز این همه کش وقوس در مغزم گاهی احساس می کنم کسی جمجمهام را قلقلک می دهد تا من شاد شوم تا دلم ریسه رود. حتى گاهى فكر مى كنهم كه چقُدر دلم مَي خواُهُد اين فكر بزرگهم را با بقيه آدمهاى اطرافم تقسيم کنیم تا اُنهاهم مثل من بی تاب باشد، در این فکر کنیم تا اُنهاهم مثل من بی تاب باشد، در این ماجرا این روزها که چگونه می شـود فکر نکرد. این ماجرا این روزها دهانش را به انسازه دهان ناخن گیـر باز می کندو

از تخیل فرونروم که ای کاش مثلا بیشانی ام کلیدی ت و هروقت میخواستم فشــارش میدادم و همه چیــز در مغزم خاموش می.شــد، یعنی یک

بی فکری مطلق. بـاور کنیداز این همـه بی فکری های جدی خسته شدم که نقش فک های بــزرگ را در مغــز آدم بــُــازی می کنند برای همین دلم ی ---- بــرای همیــن دنم یک بی فکــری واقعی و مطلق میخواهــد. چیــزی که فقط بیرنگباشدو آدم/حساس کند در مواقعی می تواند بمیرد و بعد دوبار و زنده شود. البته فكر م به این سمت هم کش می آید که حتما دیوانه شدهام که چنین

چیــزی در مغــزم، بــه افکارم لگد می زند. ولی تمام بدبختی ماجرا اینجاست که دىمانەنىستى. ھنو: گاھى بەاختيار خودم مىخندم ۔ و گاهی سه اختیار خسودم گریه می کنسم و گریه می کنچ و این تنها برگ برندهای است که در مشتج فشارش می دهم. واقعیت این است که به اندازهای دیوانه نیستم که دلم میخواهد و تاسف میخورم

به عبارتی بهترین بودن در «دنیای اکنون»، دیوانه ے۔ دیوانه به این معنا که نفهمی در اطرافت چه گذردو درک نکنی که آدمها با جثههای

امروز به چی فکر می کنی

کوچکشان حگونه دهانشان به اندازه دهان ازدها باز ر. میشود و آتش روی سر هم می ریزند؛ چیزی شبیه سینمای وحشت. کافی است که سر بچرخانیم، به وضوح می بینیم که همه ما یا تعدداد زیادی از ما به عناصر صحنه یا پشتصحنه یک فیلم ترسناک تبدیل ُشـددایم. برای همین این روزها دایم در این گمانم که اگر میشـد فکر را تعطیل یا چراغ مغز را خاموش کرد، حداقل بعضی وقتها مســیری برای خاموش کرد، حداقل بعضی وقتها مســیری برای فرار از این سینمای ترس وجود داشت. یا دست کم کاش دیوانه بودم که در کنار همه این آدم گریزی ها، می ایستاده در کنار خُودم و برای عَبُور ماشینُها و ابرها و برای صدای آب و قــاب کهنه تصویر پدرم و برای رنگها شادمی شدم و دست تکان می دادم. دیوانه اگر بودم حتمامی توانستم که بعضی وقتها سنگ بردارم و سر و کله آدمهای شهر را وقتی با

ری بی تفاوتی از کنار هیم عبور می کنند و در ذهنشان ب ی روی هم سیلی میزنند، نشانه بروم. حالااگر ایسن کار را بکنم دوباره حسابم با کتاب قانون ــتبندو تاريكي يكاتفاًق و دســـتبندو تاریکی یک اتفاق کوچک اســت. ترسو شــدهام این روزها به این ترس زیاد فکر می کنـــم و دایم فکـــر می کنم اىكاشمىدانستمچندپنجره در دنیا وجود داردیا در همه

ساختمان های دنیا چند پنجره دهانشان راروبه دنیاباز کردهاند. عاشق تعداد پنجرههای دنیا شدهام. آنها قوی ترین موجودات زنده جهان هستندچـون بي دريغ نور هديه مي كنندو با قدرت ســـال ها به ســياهي ها و سپيدي هانگاه مي كنندوخم به ابرونمي آورند، فقط گاهی غبار روی تنشـــان مینشیند که به اندازه زور گاهی غبار روی تنشـــان مینشیند که به اندازه زور یک بندانگشت می شود روی غبارشان نقشی از یک

برش

# **زنهایمحافظتشده**

لايحه «تامين امنيت زنان» گرفتار دربروکراسیاداری

فريباوفي

زنها دو دســتهاند، آنهایی افظــت مے شــوند و آنهاییکهنمیشوند. دســـته اول را با ماشــ حتىوقتىمىخنديم

ظاهر نقره گر اسپیدست و نو

آتش ارچه سرخ رویست از شرر

یر ویسن ہدایتے کے در دولت دھے معاون

برر تر بر این تر این بر این امنیات اینکه مجلس شورای اسلامی به تامین امنیت 

در بروکراسی اداری گرفتار شده است. وی با بیان اینکه قانون یک ابزار است و برای تامین امنیت

زنان لازم، معتقد است باید علاوه بر تصویب

ر ن کر ا مواد قانونی، فرهنگ سازی نیز صورت گیرد. براًی ساماندهی موضوعات مربوط به حُوزه زناُن از جمله تأمین امنیت این نهاد می تواند نقش هماهنگ کننده میان قوای سه گانه را ایفا کند.

ی رک علاوه بر آن می توان مرجع ملی صیانت و حمایت از زنان در برابر خشونت را زیر نظر نهاد فراقوهای

این طرف و ان طرف می برند و سروقت از آرایشگاه، از ر سروب بر بریست می از استخر، از مدرسه، از اداره و ... برمی گردانند. با تلفن حالش را می پرسند و اگر سرش درد کرد، یکی هست که بگوید: یی مست که بگوید: «بهتر نیست کمی استراحت کنی؟»

باد و باران و طوفان، ساعتها . توی صف اتوبوس می ایستند و با اینکه تصمیم می گیرند به جایی که اتوبسوس از آنجا می آیدنگاه نکنندولی گردنشان بی اختیار بارهاو بارها به آن سومی چرخد. تا شبسگ دومی زنندو شب کسی

ت كه بگويد: «عزيزم؛ قرص مسكن برايت بياورم؟» ر ن زنهای محافظت شده راه رفتنی با طمأنینه دارند. ولی ن های محافظت نشده با --سیار تندراهمیروندیا کُند. زن محافظت نشده یا غـر میزنـد یا بــه جایی خیره می شـود و گاه خرفت

ن زن محافظـت شـده، مهمانی تر تیب می دهد و از مهمانی تربیب سی---- ر ر مسافرتهایش می گوید. زن محافظت نشده گریه می کند و آنقدر این کار راادامه می دهد که دیگر اشکش در یاْس، بهزندگی برمی گردد. برشی از کتاب «حتی وقتی می خندیم»

شاتر





(البته به ادعای خودشان) حل شده اند. شاید این اتفاق . یکی از دلایل اصلی مفقود شدن عناصر زیبایی ا آنهامیشناختند.

» کی حرف بــرای گفتن به مردم زیاد اس یاری کنیم. اگر دست به دست هم بدهیم می توانیم

طرفُ خیابان میبرند در مقوله بازیگری هُم، زمانی با کرد. هر کدام از ما در هر بخش، صنف و شاخهای

تكدى گــرى را از بيــن ببريم اما گويا برخـــي از ما به اهمیت چنین موضوعی واقف نیستیم. شاید بی توجه شده ایم، شـاید آن قدر غرق در مشــکلات خودمان هســــتیم که حال و روز همشهریمان، هموطنمان یا همنوعمان دیگر اهمیت چندانی ندارد. قرار نیست دهیم این کار امیدبه پیشرفت را در جوان هازنده نگه میدارد؛باعث می شود تلاش هایشان را افزایش دهند و به آینده دل ببندند، موضوعی که من در پی انتقال آن به مردم هستم، کمک کردن به همنوع است. کمک کردن همیشه به یک شکل اُتفاُق بیفتد. برخی به دیگران کمک مالی می کنند، عدهای آنها را دلگرم می کنند، اصلا دستشان را می گیرند و به آن من دوست دارم شب هنگام وقتی به اعمال و کردار روزانه خودمی اندیشی، احساس رضایت داشته باشی. رایه مناسب یک نقش توسط هنرپیشه، مے شود به رورت خونجی مسیسم، سسس امیدوارم روزی تمام مردم کشــورم در جهت برآورده کردن چنین رضایتی گام بردارند، امیدوارم هر کدام از ماقبل از خوابیدن به این احساس رضایت برسیم. ر . بازگو کردن مشکلات مردم پرداخت و زمانی دیگر با کشف اســـتعدادی در زمینه بازیگری به افراد کمک

رضايت قبل ازخواب که مشغول به فعالیت هستیم، باید فضل ا در اختیار نه هستول به دهایی هستیم، باید فتما را درگترین نیروهای جدید قرار دهیم. این کار یکی از بزرگترین کمکهایی است که می توانیم در حسق خودمان، مردم مان و جامعه ای که در آن زندگی می کنیم، انجام

خندەكشىد

که در گذشتههای نه چندان دور فرهنگ ایرانی را با حرف بیرای هنتن به مردم زیاد است، منسطر اینجاست که صحبت کردن بامردم و گفتن مشکلات و دفنفههای اجتماعی بیشتر جنبهای شعاری به خود گرفته و حرف صدر دم را بازار گو کبردن، به نوعی خودنمایی تبدیل شده است. کمک به همنوع امری فطری در درون تمام انسان هاست. این وظیفه ما فطری در درون تمام انسان هاست. این وظیفه ما

علىلك پوريان

کمک به همنوع امروزه بــه امری کمنظیر تبدیل

شده است. بارها شده که بی توجهی مسردم به عابر پیادهای کم توان را با چشــمان خود دیدهام. این

عرپیدندی نمونون را به جسسمان خوددیدهام این رفتار بیشتر از سوی آدمهایی سسر می زند که نبایدا آدمههایی که سسال ها پیسش هر گاه ادم افتسادهای را می دیدند، بدون در نگ برای کمک به او می شنافتند. به همین دلیسل معتقدم طبقهای که نصاد زیبایی، صداقت، مهربانی و سادگی در جامعه بود (وهمه مانیز

به نوعی از همین قشر بودهایم) در طبقه مدرن جامعه

است که به مردم کمک کنیم. حتی اگر نگاه ما به این مفاهیم اخلاقی نباشد باز هم وظیفه داریم دیگران را